

سہ نثر ظہوری

(تصوف)

مولانا ظہوری ترشیزی

سلطان وکیل که جلد را باج مهر است قانون بقا طبع اول و نمره در است
در چارصدار شکلی افزوده دم برکش و دوازده متفاح حرا
لعل شاه

اما بعد فرود نشیندن را بقتل مدخ شهنشاه سخنور که برور
نمره دوازده ساز و شش طارم افلاک حجم که یونان هم بر شش
موج ششم خورشید علم نایب نعم عطار و در قلم فرخندم جلیل نوال
جمال داود امان است همان مکان عدل افزای حکم کاه ابراهیم
خلد الله ملکه و سلطانه و آقاز علی العالمین بره و در حساب انظوم
جهان کبر و جهان دار و جهان غش ملک قدر و خلقت و خلقت
کف شبت دم شمشیر حرات و باغ بهوشند می تو قسط
خسب و کینه دل تو بهای ای برو صادق نمای خلک کای
نه تو خلقه در گوشه کابین یکی رنجه واران افلاک
الکریم شرب کربن حشاش و کریم عشقان زجاش

عالم

ظهوری نفیس ظهوری

15633
I 1948



کتاب آفرینش نامه کهنه سواد

مجله دار و کلامه
مجله دار و کلامه

خطبه نورس

بسم الله الرحمن الرحيم

سرود سحران مشکده قالی که بیورس بر بستان جان کار

کام خیران ساجده بشهیدی صانع غیب تابان که خای

نهای شکر در رک و تی بی دو آند و خوش نفس جان

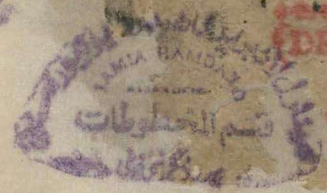
کریم خط آنیب آید و خسته بر لال محمد خانی طلب اسکن کل آمد

زانه های زار شاد صوبت و صبا و عفت و محل شوق حجاز باب

بصده ای نالی ندیان ز کوله بند خورشید که افتاد شمشاد طرب

سرفان در شکر خند و صبا جل آوارق در خان هوای فواره زو و طبا

DR. ABUL KALAM AZAD
COLLECTION



برکت او سعاد

۱۲

بعضی از جوهر
باز بجزایم
باز بجزایم

به مهر از مهر بر زبان برتر آمد
عوض عشق دل او جوهر آمد
نه هاشم را بس است برای حس هم که گاه است
نه خور و طرف دایم بر سر کران رو بر تو کرد و سکارش
آورد و سکارش شکاری جنبش را بجا آورداری
خلاق مکنون از سوارش و کلمه من به جانها فاشش

جامه آرازی و آرازی

بخلفش حق نداده احتیاجی
و دمار برای مار و احمی
کسی را زید انداز شمشیر
که باشد عالمی خان کبارش
و بد صد و دهان را حاصل آورد
تبار و داد امانت دل او بگشاید
بر بر قصه در نماش
سری بر پشت عقل نال

جامه آرازی و آرازی
جامه آرازی و آرازی

و عاشق کرد و الفس را
انتر از دم رید چون و حشام
ز بی سکنه را ملافون که دانی
و داری آرزو در بنای بی پانده
و خدای پرویز را بد ترانه که بر سر است
نغمه ای است از او که گشت
محنت و غم می ماند به چشم
خفش سمن خن خن و در

جامه آرازی و آرازی

منشور علیان به نواسی نو

در بیان احوال غفلت سخن کرد و بکلیت بپایان

نفس را دم کشیدن بخون کرد
زبان را سطر بزم و دل کرد

بسط غمہ اثر ار برداشت
رضه و فکین خلق و فکین

رباب در راه
بمقتضی

در این کتب می باشد از ستاخ که چون این کتب در دسترس

روم و ایالتی که در آنجا

چون انفس من لعمري لقلبه

و خالی بر اندازید و در میان دو کعبه

و در باب ساز و برگ و لوازم و اسباب و کفا و نقص و غیره

در عهد اوستا

کتابم در این کتاب است

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وكرمه